

بادرود به دوست مهربان جناب آقای مهندس سهراب چمن آرا

- ۱- برنامه ی تلویزیونی هفته اخیر شما را در صفحه ی فیس بوک خود گذاشتم
- ۲- از اینکه در برنامه ی خود بگونه ای گذرا از من یاد کرده اید سپاسگزارم
- ۳- طبق جدولی که من تهیه کرده ام و در کتابچه ی پنجاه صفحه ای من موجود است ، تقویم شاهنشاهی ی ۲۵۳۵ از اول سال ۱۳۵۵ استوار شد
- ۴- حالا که بساط سلطنت از ایران برچیده شده شایسته است این تقویم را تقویم ملی و یا تقویم ایرانی بنامیم نه تقویم شاهنشاهی . چرا برای اینکه :
(الف) متعصبین مذهبی با شاهنشاهی مخالف اند
(ب) توده ای ها و چپی ها دشمن شاهنشاهی هستند اما هیچ ایرانی مخالف هویت و مخالف تاریخ و زبان و فرهنگ خود نیست . آن رباعی ی من یادتان هست که گفته ام:

تاریخ هویت توس و زبان و فرهنگ

خرد رهنمای تو و قانون، دوری از جنگ

هدف ت باید باشد خدمت به خلق جهان

ائیت مهربانی، پاکی و نیکی آهنگ

- ۵- از طرفی اعراب بادیه نشین ، مسیحی ها، یهودی ها، و چینی ها برای خود تقویم ملی دارند ما چرا نباید داشته باشیم؟ **هرچه رسانه ها در این خصوص بگویند و بنویسند کم است باید گفت و گفت و بازگفت تا مردم آگاه و بیدار شوند**
- ۶- همانطور که در کتابچه ی پنجاه صفحه ای خود نوشتم (که شما میتوانید مطالب زیادی از آن استخراج کنید)؛

((هیچ ایرانی ی خردمند و پاک سرشت که دل و جان و اندیشه و روانش از چشمه ی زلال معرفت و فرهنگ ایران زمین سیراب شده باشد هرگز نمی پذیرد که برای آموختن تاریخ ایران ، ایرانیان دست گدائی به سوی تقویم تازیان دراز کنند و از گاهنامه نارسا و ناتوان آنان برای بازگوئی ی سرگذشت میهن خویش یاری بجویند.
در اندازه گیری ی قامت بلند ایران تقویم تازیان بیش از یکی دو وجب نیست که بزحمت می تواند خود را تا کاسه ی زانوی ایران برساند و گاهنامه ی مسیحیان نیز به سختی می

تواند تا پهلوی و سینه‌ی او برسد. اندام ایران از هر دوی آنان یک سر و گردن بلند تر است پس

" آیا شایسته نیست که ما تقویم ملی‌ی خود را بر پایه‌های ایرانی استوار بداریم ما که پایه‌های کهنسال همچون تخت جمشید داریم ؟

من جمله‌ی فوق را در تاریخ 25 آبان ماه 1345 شمسی یعنی ۵۴ سال پیش به شادروان « شاه » نوشتم و هنوز هم به حقایق آن نوشته اعتقاد دارم))

۷- خوشحالم که شما نیز مانند من دلتان می‌خواهد که نقش منشور حقوق بشر ((کوروش)) را در پرچم ایران بگنجانیم . من ۴۳ سال پیش (۹ بهمن ۱۳۵۶) وقتی وزیرمختار ایران در پاریس بودم این درخواست را با **شهبانو** در میان گذاشتم که با وجود واکنش مثبت ایشان شوربختانه این کار بزرگ و ضروری و پُر معنی و سودمند تا کنون عملی نشده است. بنابراین **رسانه‌ها در این باره باید دائماً بنویسند و بگویند** تا ملت بیدار و هوشیار شوند. بویژه این مطلب باید بگوش جوانان کشور برسد چون آینده را آنان خواهند ساخت.

۸- چون نقش شیر و خورشید، هم تاریخی و هم قشنگ است بنظر من باید آنرا نگاه داشت منتها شمشیر را باید از دست شیر گرفت زیرا شعار ملکت و ملت ما برخلاف اعراب (که شمشیر را در پرچم خود گنجانده اند) خونریزی و کشتار نیست بلکه **خردورزی** و دوستی و مهر و محبت است که همه‌ی این‌ها در منشور کوروش نهفته است و میتوان نقش کتیبه‌ی ((کوروش)) را یا بالای سر شیر گذاشت و یا زیر پای شیر



۹- از اینکه در برنامه ی خود به کتاب های من اشاره فرموده اید سپاسگزارم. من **شش** کتاب چاپ شده دارم و **۱۳** کتاب آماده ی چاپ

۱۰- همینطور سپاسگزارم که اشاره به اشعار من نموده اید. من انقلاب ایران را در بیش از **چهار هزار بیت** به نظم کشیده ام و نزدیک به هزار رباعی تا کنون در باره ی مسائل گوناگون سروده ام.

تا آنجا که من میدانم هیچیک از شاعران معاصر فارسی زبان چه زنده و مرده هیچکدام به سه زبان شعر نسروده اند و اشعار خود را به سه زبان فارسی و انگلیسی و فرانسوی بصورت کتاب درنیاورده اند

۱۱- **le vin du silence** نام کتابی است که اشعار فرانسه مرا در بردارد یک نسخه برای رئیس جمهور فقید فرانسه **ژاک شیراک** فرستادم. از رئیس دفتر رئیس جمهوری ۹ ژوئیه ۲۰۰۲ نامه ای دریافت کردم که رئیس دفتر رئیس جمهور نوشته بود: ((**Par ailleurs it tient a vous exprimer ses compliments pour le talent si singulier que révèlent vos poèmes**))

۱۲- کتاب چاپ شده زیربخشی از اشعار انگلیسی مرا در بردارد **THE CHILD WITHIN** نسخه ای از آنرا برای نخست وزیر سابق کانادا فرستادم از ایشان نامه دریافت کردم که نوشته بود :

“I believe you are a great Ambassador for Canadian arts as a poet whose work has been recognized and recorded by The International Society of Poets”
The R H Paul Martin November 2005

۱۳- در سال ۲۰۰۳ من عضو جامعه ی بین المللی شاعران جهان بودم. مرا به کنوانسیون بین المللی خو دعوت کردند که در ((لس آنجلس)) اجلاس داشت. از اتاوا با آنجا رفتم و در جمع شاعران انگلیسی زبان دنیا که بیش از دوهزار نفر بودند یکی اشعار ز اشعار انگلیسی ی خود را خواندم و استادان دانشگاه حاضر در جلسه، به من یک جایزه ادبی داند **a recording contract** و بیش از سی قطعه از اشعار انگلیسی مرا گرفتند و پس از بررسی، مقدمه ای بر آن ها نوشتند و آن مقدمه و اشعار منتخب را دادند به مردی حرفه ای که آنرا بدون اطلاع من در امریکا خواند و روی سی

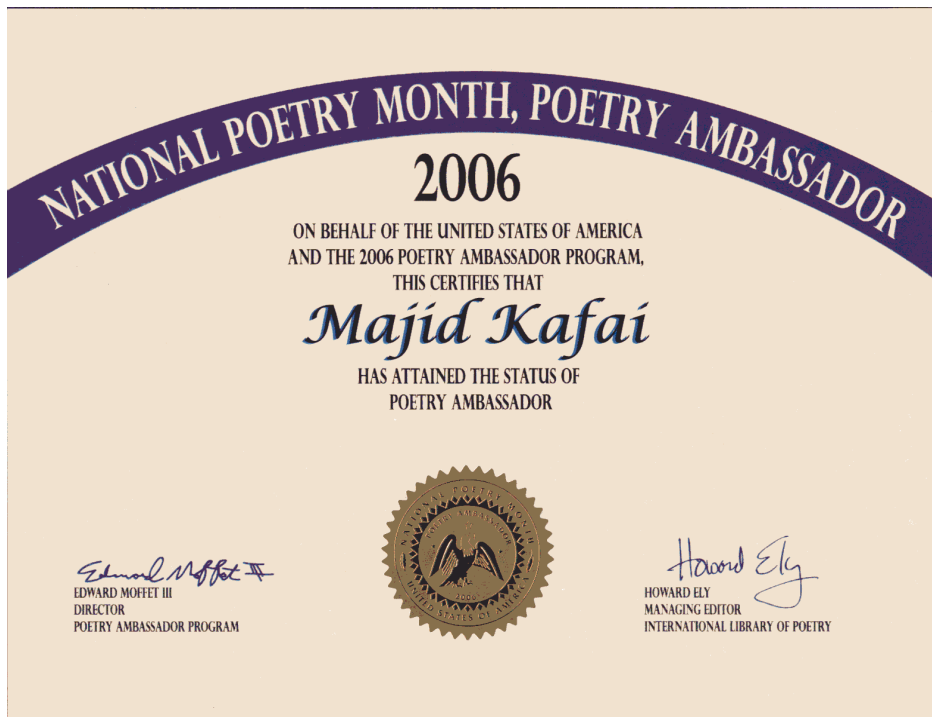
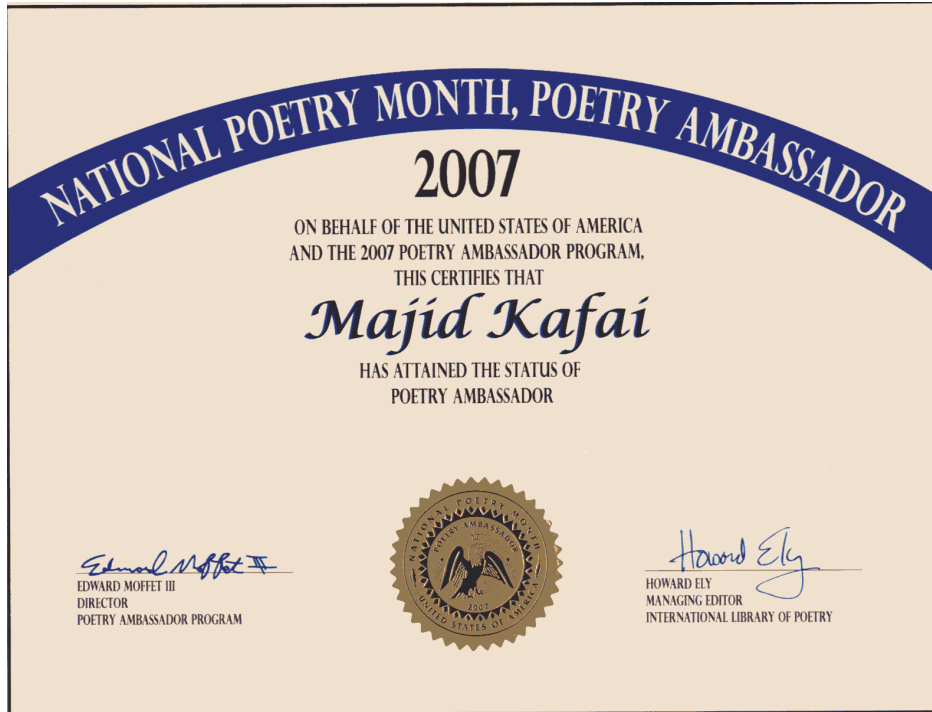
دی ضبط کرد و صد نسخه بطور رایگان برایم به اتاوا فرستادند
و نام آنرا گذاشتند **The Magic of Poetry** و نیز دوبار بمن
لقب **سفیر شعر** را دادند بخشی از **مقدمه ی** جامعه ی جهانی
شعرا که بر روی اشعار انگلیسی من نوشته اند چنین است :

Introduction

“ **Kafai**’s poetry is largely philosophic in nature. In verses such as “ *Who Am I ?* “ and “ *Look* ” , **Kafai** explores the origin of humankind .His verse overflows with a deep reverence for the God of Creation. In “ *Return To Me* “ the narrator pleads to God ,” *return to me and with the cool streams of your tenderness irrigate the thirsty desert of my soul*” . Indeed, **Kafai** often employs metaphor to infuse his poetry with greater subtlety and depth.. The poem “ *I Love You* “ fashions its theme of “ bad love” largely upon the use of metaphor. The narrator of “ I Love You “ bemoans, “*There were bushes full of thorn in your arid and harsh land /And snakes of empty words bit my heart and my hand* “.

Kafai’s clever turns of phrase infuse old concepts with new life. Additionally, **Kafai**’s masterful use of rhythm and rhyme add a musical quality to his verse that is reminiscent of an ancient ballad’s lilt. His combination of end rhyme ,internal rhyme and slant rhyme create a sound that is as diverse as it is enchanting. While **Kafai** often explores concepts that are infinitely complex his approach to those subjects leaves an impression of both clarity and grace upon those who read and hear his verse.

Kafai’s amazing gift of words marks him as a truly accomplished poet .His ability to turn mere language into the music of verse is matched only by his immense insight into the complexities of the human spirit”



۱۴- من از ۱۹۵۵ تا ۱۹۸۰ دیپلمات کاریوری وزارت امورخاجه درایران بودم و در شهرهای ژنو- کابل- وین- مسکو - میلان - رم - اتاوا و پاریس خدمت کرده ام. در سال ۱۹۸۱ به کاناد مهاجرت کردم و از سال ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۹ در کانادا **قاضی پناهندگان** بوده ام. کتاب خاطرات زندگی خود را بنام **((براسب زمانه))** چندی پیش در اتاوا بفارسی چاپ کردم که مورد استقبال قرارگرفت. در اینجا فقط از دو بزرگوار نام می برم چه اگر بخواهم همه ی نقد ها را بنویسم سخن بدرازا خواهد کشید .

نامه ی **دکتر صدرالدین الهی** روزنامه نگار برجسته وبازنشسته ایرانی که مقیم کالیفرنیا ست

من کتاب **((بر اسب زمانه))** خودم را برای او در آخر دسامبر سال ۲۰۱۸ از اتاوا به کالیفرنیا که محل اقامت اوست فرستادم و او طی نامه که برایم از امریکا فرستاد بمن این طور نوشت :

((چهارشنبه ۱۴ فوریه ۲۰۱۸

دوست نادیده مهربان و کوشنده عزیز جناب آقای کفائی

مدت زمان درازی است که با کتاب ((براسب زمانه)) سرکار به دور و بر زمان خود می تازم. این طور کار ها در ادب فارسی اندک است . چرا که کار شما از نوع کارهائیست که من سال ها پیش آنرا ((کتاب روزنامه)) نامیده ام .

در کار کتاب روزنامه محققى که نگاهی روزنامه نگارانه به پیرامونش دارد قدم می گذارد و آنوقت این بسته به همت و درایت آن محقق است که تا چه حد از دنیای پیرامنش برای گذاشتن یادگاری جهت آینده استفاده کند.

بی تعارف و مداهنه شما این کار را به بهترین صورت انجام داده اید. اگر بسراغ اتفاقی رفته اید نگاهتان روزنامه نگارانه وشيوه ارائه کارتان محققانه بوده است نمیدانم دیگران در باره این کار شما چه قضاوتی داشته اند. اما من همواره آنرا با تحسین ورق زده ام وهر بخش آنرا گوشه ای از روزگار سپری شده زندگی خویش یافته ام . بسیاری از آدم ها که در کتاب شما جای دارند با زندگی من در هم آمیخته اند . زندگی بی حاصلی که جز ملامت ایام چیزی برایم بجا نگذاشته است. از مطلب بسیار جالب شما در مورد رحمت الهی لذت بردم . می دانید که او پسرعموی مستقیم من است یا بود؟ چون اصلا از او هیچ خبری ندارم. الان اگر حیات داشته باشد عمرش از صد متجاوز است وبقول خودش عمرش را در شیشه الکل سالم نگه میداشت .

من از رحمت بسیار آموخته ام وواقعاً اگر از او ردپائی یا خبری دارید برایم بنویسید.

خیلی خوشحال می شوم که خانم و من فرصت زیارت شما را داشته باشیم اسب آرزوهای شما تیزگام تر و تواناتر باد

با ارادت و اخلاص
صدر الدین الهی))

آقای ((دکتر شاهرخ احکامی)) در نشریه ی وزین ((میراث ایران)) هم چنین مرقوم فرموده اند:
بر اسب زمانه

مجید کفایی

مجید کفایی، نویسنده، شاعر، هنرمند و هنرشناسی است که سالهاست با ایشان آشنایی دارم. او از لطافت و ظرافت خاصی در برخورد با مسایل و انسانها برخوردار است.

بر اسب زمانه» شامل سه بخش است:

بخش نخست، رد نظریه ولایت فقیه توسط بزرگترین مرجع روحانی و سیاسی زمان مشروطیت که فتوا به مشروطیت ایران و انعقاد مجلس شورای ملی را داد. نگاهی به زندگانی زنده یاد خراسانی و فرزندان او.

بخش دوم: خاطرات کودکی در نجف، دانش آموزی در مشهد و دانشجویی در دانشکده حقوق تهران و یادی از استادان.

بخش سوم: دیپلمات کاریری در وزارت امور خارجه ایران. خدمت در نمایندگیهای ایران در ژنو، کابل، وین، مسکو، میلان، رم، اتاوا و پاریس

(۱۹۵۵-۱۹۸۰)،

قاضی پناهندگان در کانادا (۱۹۸۴-۱۹۹۹)

در ابتدای کتاب مینویسد

یک جاهل بیسواد ولی سرراست و با معرفت، از یک سیاستمدار با سواد اما نقابدار... بیشتر قابل اعتماد است

در سرآغاز کتاب مینویسد

ما ایرانیان کمتر عادت به خاطره نویسی داریم، ولی باید به خاطر سپرد که همه ... اطلاعات دست اولی را که امروز ما در اختیار داریم، اگر آنها را ننویسیم با رفتن ما، همه آنها از میان خواهند رفت... من اشعار عرفانی و فلسفی و غنایی زیادی دارم. اگر کتاب «آدم و حوا و افسانه های امام زمان» مرا بخوانید، با نمونه هایی از آن اشعار آشنایی پیدا خواهید کرد. در آخر این کتاب برای نمونه چند شعر فلسفی و جدی را هم آورده ام...

کفایی درباره جد پدری اش «آخوند خراسانی» مینویسد:

در نزد فقها و»

دانشمندان علوم دینی به «صاحب الکفایه» «کفایة الاصول» شهرت دارد و فرزندان او «کلمه کفایی» را برای نام خانوادگی خویش انتخاب کردند

باری بدین گونه بود که خانواده ما که همه خراسانی هستیم، سر از نجف درآوردیم و سالها در عراق بودیم، با حفظ ملیت و تابعیت ایرانی خود. همه در منزل فارسی صحبت میکردیم و نه تنها زبان خانواده ما بلکه زبان تمام دوستان و آشنایان ما نیز فارسی بود...

حجة الاسلام محسن کدیور درباره او نوشته است: «آخوند ملا محمد کاظم خراسانی یکی از بزرگترین علمای اسلامی در سده ی اخیر است. اعتبار (ه.ق ۱۳۲۹-۱۲۵۵) خراسانی از دو حیث است: اولی، وی یکی از ارکان علم اصول فقه در حوزه تشیع محسوب میشود تا آنجا که مهمترین تألیف وی «کفایة الاصول» از زمان نگارش تا کنون محور تعلیم و تعلم این رشته در حوزه های علمیه امامیه میباشد... دوم، او بلندپایه ترین حامی مشروطیت ایران در میان علمای دین و مراجع تقلید بوده و در دو بعد علمی و نظری در نهضت مشروطیت منشا اثر جدی بوده است، تا آنجا که از زمان مشروطیت در ایران تا زمان وفاتش یعنی حدود شش سال، خراسانی

... شخصیت اول در تحولات نظری و عملی در ایران و حوزه تشیع است

.خراسانی مبارزترین فقیه منکر ولایت فقیه است

او اگرچه همواره از زاویه تکلیف شرعی با ظلم مبارزه کرد و نهضت عدالتخواهی مشروطه را رهبری کرد، اما نشان داد که این تکلیف شرعی را، از ابواب دیگر فقهی از قبیل امر به معروف و نهی از منکر اخذ کرده است، نه از ولایت فقیه.

انکار ولایت فقیه از سوی خراسانی، به این معناست که وی برای فقها حق ویژه ای در حوزه سیاسی قائل نشده است.

شماره ۹۰ 20

Persian  Heritage
Heritage

خراسانی و ولایت مطلقه را نه تنها برای فقها باور ندارد، بلکه ولایت مطلقه پیامبر یا ائمه را نیز نمی پذیرد. او فقط ولایت مطلقه خداوند را می پذیرد و ولایت مطلقه بشری را مردود میداند

در خاطرت کودکی اش مینویسد

متأسفانه در ایران پس از روی کار آمدن رژیم تازی پرست کنونی باز بازار گریه و زاری و عزاداری و سینه زنی و زنجیرزنی و بر سر زنی بیش از پیش رونق گرفته است... و آن همه گریه و زاری و سینه زنی و زنجیرزنی را برای امامی انجام میدهند که، نه تنها هیچگونه علاقه ای به ایران و ایرانیان نداشته، بلکه از ایرانیان به عنوان دشمن یاد کرده. این سخن از اوست:

چون ما از تبار قریش هستیم و از ایرانیان برتر، ایرانیان را باید اسیر کرد و زنانشان» را به

«فروش رسانید و مردانشان را همه به بردگی و غلامی اعراب گماشت

در «به سوی مام میهن» مینویسد -

پس از مرگ پدر بزرگم، میرزا مهدی، دیگر ماندن ما در عراق معنایی نداشت و همه خوشحال بودیم که بزودی به سوی مام میهن باز میگردیم، چون تمام بستگان پدری و مادری من در تهران و یا در مشهد بودند... و وقتی سر و کارت با عوام الناس شسته مغز باشد، دیگر برای منطق جایی

نیست و بیجهت نیست که شاعر فرموده است:

با این دو سه نادان که چنین پندارند از جهل، که دانای جهان ایشانند»

«خرباش که از خری ایشان به مثل هرکو، نه خر است کافرش پندارند

... :از دوران دبستان و دبیرستانش میگوید

در خیابان ارگ مشهد دو

سینما بود که من گاهی آنجا میرفتم. یک بار یک فیلم بسیار جالبی آوردند به نام «مهرویان شناگر» که در آن «استر ویلیامز»... با چند زن دیگر در استخر شنا میکردند. چنان غوغایی میان جوانان و مردان مشهدی به پا شده بود که اون سرش ناپیدا. سینما جای سوزن انداختن نداشت، چون همه میخواستند اندام نیمه لخت

... آن مهرویان را تماشا کنند

روزی رضاشاه به عمویم (محمود کفایی) که در وزارت عدلیه کار میکرده)

پدرش آیت الله زاده آقا میرزا مهدی پسر ارشد آخوند خراسانی) میگوید

.از من خواسته اند در ایران کشف حجاب کنم»

با اینکه سفر عمویم به عراق کاملاً سرّی بوده، ولی «ملک فیصل اول پادشاه عراق» به عمویم میگوید من میدانم شما برای چه کاری به عراق آمده اید و میخواهید از طریق پدرتان با علمای دینی مذاکره کنید تا فتوای کشف حجاب را بگیرید و اظهار میدارد که او هم میخواهد در عراق چنین برنامه ای را پیاده کند و با توجه به اینکه عراق تحت الحمایه انگلستان بوده، چنین به نظر میرسد که انگلیسیها به هر دو زمامدار توصیه کرده باشند که به فکر آزاد ساختن زنان کشور خود باشند. و خدا دانایتر است!...

درست است که کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ شمسی رخ داد، ولی رضاشاه عموم را دو سال پیش از این واقعه به عراق گسیل داشت. با توجه به اینکه جامعه ایران، هفتاد سال پیش جامعه ای بسیار بسته و سنتی بود، زنان ایرانی هر وقت به خیابان میآمدند، همه چادر و چاقچور سرشان بود و مردها از یک طرف خیابان راه میرفتند و زنها از یک طرف...

رضاشاه که از بطن و متن جامعه ایران برخاسته بود، وقتی به قدرت رسید از چاپلوسیهها و متملقین متنفر و بیزار بود. در یکی از مراسمها که هیأت دولت و صاحب منصبان و سفرای کشورهای خارجی به صف در کاخ گلستان ایستاده بودند، رضاشاه که با حرکت دادن سربه آهستگی از کنار آنان میگذشت، وقتی جلوی فرمانفرمای پیر رسید ایستاد و گفت: «حالت چگونه؟ فرمانفرما گفت

.قبله عالم سلامت و زنده باشد، حالم خوب است.

در این موقع رضاشاه قدمی به جلو گذاشت و با دو دست خود فرمانفرمای پیر

را نود درجه چرخاند و با عصبانیت گفت

.قبله آن طرف است...

مجید کفایی در ۲۳ ماه می ۱۹۶۰ با همسر آلمانی اش «اینگه» در ژنو ازدواج میکند. ..عاقده ازدواج آنان سیدمحمدعلی جمالزاده، نویسنده شهیر ایرانی بود

از جمالزاده آثار ادبی متعددی باقی است. او که به زبانهای عربی، آلمانی و فرانسه درحالیکه ۱۰۵ سال از عمرش ۱۹۹۷ زاده شده بود. در سال ۱۸۹۲ تسلط داشت و در سال ... میگذشت در ژنو درگذشت و در همان شهر در کنار همسرش به خاک سپرده شد

: در «دیپلمات در مسکو»... مینویسد

شادروان دکتر عنایت الله رضا را، که مردی مهربان، زبان‌دان، پژوهنده و نویسنده خوبی بود، در آنجا دیدم. او، که قبلاً عضو حزب توده بود، مطلبی بمن گفت که نشانه‌ی سرخوردگی عمیقش از کمونیستها و رژیم شوروی بود. منتها از من خواهش کرد که مطالب خود را در دفتر کار من که در آن وقت کنسول در مسکو بودم نگوید، بلکه گفت بهتر است که در باغ سفارت قدم بزنیم تا مشکلات خود را با من در میان بگذارد. از اقامت خودش در چین هم ابراز نارضایتی میکرد و چون فرزندش شناسنامه ایرانی نداشت، تقاضا داشت برای فرزندش شناسنامه‌ای صادر کنم... فرزندش در چین به دنیا آمده بود... من به حرف او و نوشته کتبی او اعتماد کردم و شناسنامه‌ای برای فرزندش صادر کردم اما قبلاً از او خواستم که کتبا نامه‌ای به سفارت ایران در مسکو بنویسد و بپذیرد که چنین فرزندی دارد... او روسی را خوب میدانست و بعدها به ایران آمد و کتب... زیادی نوشت و ترجمه کرد. ضمناً او برادر کوچک پروفیسور فضل الله رضا بود

پس از انقلاب «شمس الدین امیرعلایی، به عنوان اولین سفیر بعد از انقلاب به پاریس آمد... او سفیری بسیار پاکدامن و مردی منزّه بود و در ظرف اندک مدتی، من به او بسیار علاقمند شدم، زیرا میدیدیم او اصلاً به حساب و بودجه سفارت اعتنایی ندارد. یک روز من در دفترش بودم. حسابدار سفارت آمد و به او چکی داد. و این گفتگو بین او حسابدار رد و بدل شد: «این چک برای چیست؟» «قربان برای شماسست.» «شما که چک حقوق سه ماهه مرا دیروز به من دادید.» «قربان این چک مربوط به هزینه پذیرایی سه ماه آینده شماسست.»... امیرعلایی رو کرد به حسابدار و گفت: «نه آقا، من از این جور پولها نمیگیرم. من که از کسی پذیرایی نکرده‌ام تا پولی از این بابت بگیرم. این دزدی است.» «قربان این پول را همه سفره قبلاً میگرفتند.» «گرفته باشند، ولی من نمیگیرم.» «مگر شما در نظر ندارید مهمانی بدهید و سفره را دعوت کنید؟» «چرا هر وقت لازم شد که سفره را دعوت کنم، به آشپز میگویم که هفته دیگر چند سفیر شام می‌آیند اینجا. آشپز هم همراه حسابدار باید برود و خرید بکند و....» صورت حسابش را بگذارد به حساب بودجه‌ی پذیرایی سفارت

در پایان کتاب، پس از انقلاب و بازگشت از ایران، اقامت در فرانسه و بالا خره سال کار کردن به ۱۵ ویزای مهاجرت به کانادا و ملحق شدن به همسر و فرزندان، و عنوان قاضی پناهندگان در مونترال، از دردها و سختیها و رنج هایی که کشید تا بالا خره شغل و کار شرافتمندانه ای در کانادا پیدا کرد، با شیرینی خاصی نوشته هایش را به پایان میرساند.

مجید کفایی در این کتاب علاوه بر نوشته ها و سرگذشت های تلخ و شیرین، نمونه هایی از اشعار و نقاشیهای زیبایش را نیز گذاشته است و در زیر یکی از نقاشیهایش مینویسد

شاید پس از مرگم کسی دنبال داشتن یکی از کارهای نقاشی ام باشد و چه بسا روزی یکی از آنها سر از حراجی و یا موزه ای دربیآورد. چون تاریخ و تقویم ایرانی را، که من بسیار به آن دلبسته ام، به جای تاریخ و تقویم اسلامی زیر چند تا از این نقاشیها گذاشته ام، و چون فکر داشتن یک تقویم ایرانی برای ایرانیان، از من است، بنابراین داشتن نقاشی ای که من کرده ام و تقویم ایرانی

را در آن به کار برده ام، باید جالب باشد

و در «آئینه ی شکسته» میگوید

گرکه خوب بودیا که بد، هرچه که بودرفت و گذشت

**پیرشدیم ما و غبار پیری بر چهره نشست
مانده بر جا خاطراتی، رفته اما عمر به باد**

.ماییم و سوخته دلی و آئینه ای که سخت شکست

برای دوست هنرمند، شاعر، نویسنده و طنزنویسمان، مجید کفایی آرزوی موفقیت در ادامه کاریهای خوب و خواندنی اش داریم))

جناب چمن آرا پوزش می طلبم که سخنم بدرازا کشید.گفت

قصه ی دوستی دانی چرا درازاست زیرا که دوست در سوز و گداز است
وبراستی که با از کار افتادن کلیه هایم وبی همزبانی مدتی ست که درسوز و گدازم

با آرزوهای نیک برای تندرستی و شادکامی آن دوست مهربان

اتوا- ۲۱ دیماه ۲۵۷۹
(۱۳۹۹ = ۱۰ ژانویه ۲۰۲۱)



